

اسلام، اخلاق و انضباط اجتماعی*

مریم حسنی علیایی** و محمدمهدی گرچیان***

چکیده

انضباط اجتماعی - یعنی همکاری و هماهنگی افراد جامعه با یکدیگر، به منظور دستیابی به اهداف مشترک - امروزه از مهم‌ترین ابزارهای سنجش میزان رشد عقلانیت جمعی، مدنیت و توسعه اجتماعی یک جامعه، به شمار می‌رود. دین، چه در حوزه قانون‌گذاری و اجرای قانون و چه در حوزه آموزش و تربیت، به خوبی پیروان خویش را برای پذیرش مسئولیتهای زندگی اجتماعی و به خصوص رفتارهای منضبطانه و هماهنگ با سایر افراد جامعه، آماده ساخته است. چون، اسلام به عنوان موجد یکی از بزرگ‌ترین تمدنهای بشری، پیروان خود را به تأسیس امتی یکپارچه، حول محور توحید، دعوت نموده است و برای رسیدن به این هدف، در همه تعلیمات خود، به ویژه در زمینه اخلاق اجتماعی، بر عناصری نظیر عدالت، تعاون، برادری، گذشت، وفای به عهد، راستگویی، امانتداری و... که موجب یکپارچگی جامعه و افزایش حس مسئولیت مشترک و همکاری جمعی می‌گردد، تأکید کرده است.

واژه‌های کلیدی: اسلام، اخلاق، نظم و انضباط اجتماعی.

* تاریخ دریافت: ۹۰/۷/۷ تاریخ تأیید: ۹۰/۷/۲۴

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد اخلاق، دانشگاه پیام نور، قم.

*** دانشیار دانشگاه باقر العلوم، قم.

دین و کارکردهای اجتماعی آن

در طول تاریخ حیات بشر، «دین» به طور عام و ادیان بزرگ الهی به خصوص، تأثیرات شگرفی بر رفتارهای فردی و جمعی او داشته است، هر چند دامنه این تأثیرات در گذشته و حال و نسبت به همه مردمان، یکسان نبوده است. یکی از مهمترین کارکردهای اجتماعی دین - به طور مطلق - تأثیر آن بر ایجاد و تداوم نظم و انضباط اجتماعی است.

در نظر جامعه‌شناسان، «دین» حتی در ابتدایی‌ترین شکل آن، که با خرافه سحر و جادو آمیخته است و یا ادیان باطل و تحریف شده، از عوامل غیر قابل انکار تشکیل و تقویت همبستگی بین انسانها و سوق دادن آنها به سوی یک زندگی منضبطانه و هماهنگ با سایر افراد جامعه به شمار می‌رود.

اکثر تئوری پردازان جامعه‌شناسی، حتی آنان که به دین به عنوان یک امر قدسی و آسمانی، باور ندارند، به نقش آموزه‌های دینی، به ویژه در حوزه اخلاق اجتماعی، بر جامعه‌سازی و ارتقای روحیه جامعه‌گرایی در میان افراد اجتماع، تأکید می‌ورزند.

به عقیده آگوست کنت - پدر علم جامعه‌شناسی جدید - دین سنگ بنای سامان اجتماعی در گذشته و حال بوده است. او مدعی است که هیچ قدرت دنیوی نمی‌تواند بدون پشتیبانی یک قدرت معنوی دوام آورد. به طور کلی، کنت سه عامل عمده حافظ نظم اجتماعی را زبان، دین و تقسیم کار دانسته است. او در خصوص دین می‌گوید:

هر جامعه به یک اعتقاد مذهبی مشترک نیاز دارد «دین» همان اصل وحدت بخش، و نظم دهنده جامعه است که اگر نبود اختلافات فردی جامعه را از هم می‌گسیختند. دین به انسانها اجازه می‌دهد تا بر تمایلات خودخواهانه‌شان فایق آیند و به خاطر عشق به همنوعشان فراتر از این خودخواهی‌ها عمل کنند (کوزر، ۱۳۶۸: ۳۳ و ۳۴).

در نتیجه افزایش میزان دین باوری در بین اعضای یک جامعه، خود به خود به رفتار هماهنگ، قانونمندان و منضبطانه آنها منجر خواهد شد.

امیل دورکیم نیز که از پایه‌گذاران جامعه‌شناسی نوین است، نقش دین را در «تنظیم روابط اجتماعی» بسیار برجسته و نمایان ساخته است. او معتقد است که «دین» از طریق تحمیل انضباط بر اشخاص و ایجاد خویشتن‌داری در انسانها، آنها را برای زندگی اجتماعی آماده ساخته است. به گفته وی:

دین همواره و به ویژه در گذشته، شیرازه جامعه بوده است، وسیله‌ای که



مردم با آن از علایق شخصی خود به قصد سود رسانی به دیگران دست می‌کشیدند(همیلتون، ۱۳۶۶: ۱۷۹).

به بیان دیگر، یکی از نقشهای اجتماعی دین، تربیت افراد اجتماع به منظور ارائه رفتارهای منضبط و هماهنگ با دیگران است.

هر چند دورکیم در ابتدا تنظیم اجتماعی را بیشتر معلول نیروهای نظارت خارجی و مقررات قانونی می‌دانست، بعدها متوجه نیروهای درونی شد، و از اینجا به بررسی نقش دین در سامان بخشی به نظام اجتماعی کشانده شد. زیرا دین از جمله نیروهایی است که در درون افراد احساس الزام اخلاقی به هواداری از درخواستهای جامعه را ایجاد می‌کند.

دور کیم انگیزه دیگری نیز برای بررسی کارکردهای دین داشت که همان علاقه او به مکانیسمهایی بود که می‌توانند در مواقع به خطر افتادن نظام اجتماعی به کار آیند. از این جهت، او در جست‌وجوی همان چیزی بود که امروزه به عنوان معادل‌های کارکردی دین در یک جامعه اساساً غیر دینی توصیف می‌کنند (همیلتون، همان: ۱۹۶). بنابراین دورکیم از جمله جامعه‌شناسانی است که به نقش مثبت و نظم‌آفرین دین حتی در جوامع غیر دینی توجه کرده است.

از دیگر زعمای جامعه‌شناسی که به نقش اجتماعی دین توجه کافی مبذول داشته‌اند، می‌توان از هانری برگسن نام برد. او در آخرین کتاب خود، دو سرچشمه اخلاق و دین، می‌نویسد: دین به هر ترتیبی تفسیر گردد و اعم از اینکه به طور ذاتی یا عرضی، اجتماعی باشد، به هر حال همواره نقشی اجتماعی بازی می‌کند. این نقش پیچیده است و بر حسب ازمنه وامکنه تغییر می‌نماید. در جوامع پیشرفته، نخستین نتیجه مرئی دین، حمایت و تقویت الزامات و ایجابات جامعه است (برگسون، ۱۳۸۹: ۸).

قرآن نیز در آیات چندی بر نقش جامعه‌سازی و وحدت‌آفرینی «دین» در میان همه ابنا بشر

تأکید نموده است. از جمله در آیه ۲۱۳ سوره بقره می‌فرماید:

كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفُوا فِيهِ وَمَا اختلفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أوتوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا يَبْغِيهِمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ؛
مردم (در آغاز) یک دسته بودند؛ (و تضادی در میان آنها وجود نداشت.

بتدریج جوامع و طبقات پدید آمد و اختلافات و تضادهایی در میان آنها پیدا شد، در این حال) خداوند، پیامبران را برانگیخت؛ تا مردم را بشارت و بیم دهند و کتاب آسمانی، که به سوی حق دعوت می‌کرد، با آنها نازل نمود؛ تا در میان مردم، در آنچه اختلاف داشتند، داوری کند. (افراد باایمان، در آن اختلاف نکردند؛ تنها (گروهی از) کسانی که کتاب را دریافت داشته بودند، و نشانه‌های روشن به آنها رسیده بود، به خاطر انحراف از حق و ستمگری، در آن اختلاف کردند. خداوند، آنهایی را که ایمان آورده بودند، به حقیقت آنچه مورد اختلاف بود، به فرمان خودش، رهبری نمود. (اما افراد بی‌ایمان، همچنان در گمراهی و اختلاف، باقی ماندند.) و خدا، هر کس را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

بر اساس این آیه شریفه «مؤمنان هدایت و رسالت الهی - دین - را وسیله‌ای برای یگانه کردن صف‌های خود قرار دادند و اختلافات خود را از این راه حل کردند» (مدرسی، ۱۳۷۷، ۱: ۳۴۹).

و آیه ۱۹ سوره یونس می‌فرماید:

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ؛ در آغاز همه مردم امت واحدی بودند؛ سپس اختلاف کردند؛ و اگر فرمانی از طرف پروردگارت (درباره عدم مجازات سریع آنان) از قبل صادر نشده بود، در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌شد و سپس همگی به مجازات می‌رسیدند.

در این آیه نیز هدف از بعثت پیامبران و ارسال کتب آسمانی، رفع اختلاف بین مردم (ناس) = به معنای عموم مردم) عنوان شده است. این آیات مبین این موضوع است که انسانها در زمانهای بسیار دور امت واحده‌ای بوده‌اند؛ ساده و بدون اختلاف. سپس اختلافات به تدریج ظاهر شد و مشاجرات آغاز گشت. آن‌گاه خداوند پیامبران خویش را مبعوث نمود و کتابهای آسمانی را همراه آنها فرو فرستاد تا انسانها به حکم الهی تن در داده و به مقتضای فطرت و سرشت الهی خویش به وحدت رهنمون گردند و اگر ارسال رسل و انزال کتب انجام نمی‌گرفت هر آینه انسانها بخاطر گمراهی و اختلافات دچار عذاب الهی می‌شدند.

همچنین در آیه ۱۳ سوره شوری می‌فرماید:

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ؛ آیینی را برای شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود؛ و

آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش کردیم این بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید! و بر مشرکان گران است آنچه شما آنان را به سوی دعوت می‌کنید! خداوند هر کس را بخواهد بر می‌گزیند، و کسی را که به سوی او بازگردد هدایت می‌کند.

در این آیه شریفه به صراحت به این موضوع اشاره شده است که زدوده شدن اختلاف بین مردمان و ایجاد اتحاد کلمه در میان آنها، تنها در سایه دین ممکن است. پس دین می‌تواند نویدبخش وحدت بشری گردد.

بنابراین، اولین منادیان دعوت به اجتماع و اتحاد بشری، پیامبران بوده‌اند. همان‌طور که در آیه ۱۳ سوره شوری آمده است، این دعوت ابتدا از جانب نوح - اولین پیامبر صاحب کتاب و شریعت - آغاز شد و سپس ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ آن را ادامه دادند. پس دعوت به اجتماع به عنوان یک دعوت مستقل و صریح از جانب پیامبران و در قالب دین آغاز شد (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۴، ۹۴).

قرآن در جای دیگر، مدار محور وحدت جوامع را تمسک به خداوند ذکر می‌نماید، و از اختلاف نهی می‌کند: *وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا* (آل عمران: ۱۰۳)؛ و همگی به ريسمان خدا (قرآن و اسلام، و هرگونه وسیله وحدت)، چنگ زنید، و پراکنده نشوید.

قرآن مسلمانان را برابر، بلکه برادر وصف می‌کند:

أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ إِخْوَةٌ (حجرات: ۱۰)؛ مؤمنان برادر یکدیگرند.

این کتاب آسمانی، در گام دیگر، توحید را نه تنها محور وحدت مسلمانان، بلکه محور همبستگی پیروان ادیان آسمانی مانند یهودیت و مسیحیت می‌خواند و از آنان می‌خواهد با این وجه مشترک، زیر چتر توحید همبستگی خود را حفظ کنند:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى الْكَلِمَةِ سَوَاءً بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَأُنْشُرَكَ بِهٖ شَيْئًا (آل عمران: ۶۴)؛ بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است؛ که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم.

پیامبر اسلام ﷺ نیز با الهام از قرآن، بذر همدلی و هم‌صدایی را در امت خود افشاند و به

صورت شفاف فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّهُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمَ مِنْ تَرَابٍ لَافِضِلَ لِعَرَبِيٍّ عَلِيٍّ عَجْمِيٍّ أَلَّا بِالتَّقْوَى (مجلسی، ۱۴۰۲: ۷۶، ۳۵۰)؛ ای مردم! همه شما از آدم هستید و

آدم نیز از خاک خلق شده است؛ پس هیچ‌گونه برتری برای عرب بر عجم نیست، مگر با صفت تقوا.

از دید پیامبر، همه مردم عیال و متعلق به خداوند هستند و محبوب‌ترین کس پیش خدا مفیدترین آنان است:

الخلق کلهم عیال الله و احبهم الیه انفعهم لهم (کلینی، ۱۳۷۶: ۲، ۱۶۴).

روشن است که در صورت توفیق پیامبران در دعوت همه مردم به دین واحد، اختلافات فرقه‌ای از بین می‌رود و همگان جزئی از پیکره امت واحده‌ای قرار می‌گیرند. اما در صورت اصرار پیروان ادیان و فرقه‌های مختلف بر آیین خود، پیامبران به اصل اشتراک: دعوت، واز این طریق، همبستگی و وحدت ادیان آسمانی را حفظ می‌کنند؛ چنان که پیامبر اسلام ﷺ با دعوت اهل کتاب به اصل توحید و نفی شرک و استثمار یکدیگر، توانست بین آنان و مسلمانان الفت و زندگی جمعی مسالمت آمیز برقرار سازد؛ به گونه‌ای که اهل کتاب در کشور و حکومت پیامبر اسلام ﷺ آزادی مذهبی، سیاسی و اجتماعی داشتند و این سنت پیامبر ﷺ تا مدت‌ها توسط حکومت‌های پس از ایشان، محترم شمرده شد.

رابطه کلی دین و اخلاق

پیش از اشاره به ارتباط میان دو مفهوم «دین» و «اخلاق»، لازم است در ابتدا اشاره‌ای گذرا و به اختصار به تعریف «دین» و «اخلاق» داشته باشیم تا بر اساس تعریفی که از این دو مورد در نظر ماست بتوانیم حدود هر کدام را ترسیم کنیم و سپس به نوع ارتباط آن دو با یکدیگر دست یابیم.

تعریف حداقلی و حداکثری دین

در جست‌وجو از تعاریفی که برای «دین» ارائه شده است، به مجموعه‌ای از تعاریف دست می‌یابیم که به صورت طیفی از مفاهیم حداقلی تا مفاهیم حداکثری در نوسان است.

تعریف حداقلی دین

در تعاریف حداقلی از دین، دایره آن به ارتباط بین انسان با خدا منحصر گردیده است. بر این اساس، دینداری یعنی: انسان خدا را بشناسد، به خدا معتقد باشد و برای او عبادت کند.

طالع

سال دهم - شماره ۳۷ - پاییز ۱۳۹۰

۶۲

در نظر باورمندان به این تعریف

دین نوعی گرایش و احساس که انسان نسبت به خدا در درون خود می‌یابد و چون این، احساسی درونی است هیچ دلیلی ندارد که ما به ازائی در خارج داشته باشد. بلکه تنها می‌توانیم بگوییم که صرفاً در حد یک احساس و تجربه شخصی و معنوی است که در آدمی بروز می‌نماید. ریشه این تفکر در غرب از بعد از رنسانس شروع شده است و امروز هم سکه رایج در غرب می‌باشد (قلی‌پور، ۱۳۷۹: ۷۴).

تعریف حداکثری دین

بر اساس تعاریف حداکثری از دین، همه روابط و مسائل انسانی در حوزه دین قرار می‌گیرد. معتقدان به این تعریف، همه مسائلی را که مستقیم و یا غیر مستقیم به امر هدایت و تکامل مادی یا معنوی بشر مرتبط می‌گردد دینی به حساب می‌آورند.

بر اساس این تعریف حتی قواعد حساب و هندسه و فورمولهای فیزیک و شیمی نیز از آن نظر که با انسان و تکامل او ارتباط دارد، در قلمرو دین جای می‌گیرد، هر چند این علوم از آن جهت که روابط علی و معلولی بین پدیده‌ها را تبیین و اثبات می‌کند، ارتباطی با دین ندارد (قلی‌پور، همان: ۹۵).

در میان ادیان موجود، «دین اسلام» - در نظر اکثر معتقدان به آن - از نظر دایره و وسعت شمول، دینی حداکثری است. مسائل مطرح شده در منابع دینی مسلمانان، تنها به بیان رابطه انسان با خدا اختصاص ندارد، بلکه در قرآن کریم و جوامع روایی، هزاران مسئله دیگر از قبیل مسائل فردی، اجتماعی، سیاسی و بین المللی مطرح شده است. همان‌طور که در اسلام «عقاید» هم جزء دین است، اعتقاد به خدا، نبوت، معاد، و نیز سایر اعتقادات، و به طور کلی این مطلب که «دین» شامل اعتقادات و اخلاق و احکام است، از واضح‌ترین مطالب مربوط به دین به حساب می‌آید.

بنابراین، «دین اسلام» تقریباً یا تحقیقاً تمام شئون زندگی انسان را در بر می‌گیرد. به این معنا که هر امر و موضوع مرتبط با انسان در قلمرو دین قرار می‌گیرد و در دایره دین دارای حکمی است، هر چند این حکم جواز و اباحه باشد.

تعریف حداکثری و حداقلی اخلاق

تعاریفی که برای «اخلاق» ارائه شده است نیز - همانند آنچه در مورد «دین» گفته شد - نسبت به مسائلی که شامل آن می‌گردد از حداقل تا حداکثر قابل طبقه بندی است. به عبارت دیگر، در برخی از تعاریف، دامنه مباحث اخلاقی بسیار محدود نشان داده شده است و در واقع، بعضی دیگر از تعاریف، مسائل و موضوعات بیشتری را شامل می‌گردد.

تعریف حداقلی اخلاق

در این تعریف، «اخلاق» عبارت است از ارزشهایی که در رفتار اجتماعی انسان بروز می‌نماید. بنابراین، تعریف علم اخلاق به نحوه رفتار تقابل انسانها با یکدیگر می‌پردازد، یعنی اینکه انسانها باید با هم چگونه باشند تا رفتارشان اخلاقی تلقی گردد. برای مثال، انسانها باید نسبت به هم خوشرو باشند، درستکار باشند، راست بگویند و عدالت را رعایت کنند. تمامی اینها ارزش اخلاقی است، هر چند بعضی از این ارزشها، اصل و بعضی فرع به حساب می‌آیند. چنان که گفته شده است:

راستگویی و درستکاری - صداقت و امانت - دو اصل اساسی است که سایر ارزشهای اخلاقی از آن دو ناشی می‌گردد (تهرانی، ۱۳۹۸: ۲۲).

تعریف حداقلی «اخلاق» نیز همچون تعریف حداقلی «دین»، محصول تفکر مبتنی بر اصالت ماده غالب بر فرهنگ و اندیشه غرب است. بر اساس این تفکر:

ارزشهای اخلاقی، حتی دو اصل بنیادین اخلاق «صداقت» «امانت»، نسبی و قرار دادی است و از این رو همه اصول اخلاقی قابل تغییر و تحول می‌باشد، به این معنا که رفتاری ممکن است در زمانی بسیار زشت و بد تلقی شود و در یک زمان دیگر، خوب و زیبا (مطهری، ۱۳۶۹: ۴۷).

تعریف حداکثری اخلاق

۶۴

بنابر این تعریف، اخلاق تنها متکفل روابط اجتماعی انسانها نیست کما اینکه تنها صفات و ملکات نفسانی را شامل نمی‌گردد، بلکه:

همه رفتارها و ملکات نفسانی که قابل مدح و ذم بوده و دارای صبغه ارزشی باشد، داخل در دایره تعریف «اخلاق» قرار می‌گیرد، خواه این ارزشها مربوط به رابطه انسانها با یکدیگر باشد یا در رابطه انسان با خدا و یا حتی در رابطه انسان با خودش (راشد، ۱۳۷۹: ۸۴).

بدین معنا که اخلاق حداکثری، یا اخلاق به معنای اعم، تمام حیطه‌های مربوط به زندگی انسان، جنبه‌های فردی و اجتماعی رفتارهای او و نیز صفات روحی و نفسانی وی را در بر می‌گیرد.

ارتباط دین اسلام و اخلاق اسلامی

برای دریافت نوع ارتباط دین اسلام و اخلاق اسلامی، لازم است در ابتدا به تعاریف اخلاق که از طرف فلاسفه و حکمای اسلامی ارائه شده است، اشاره کنیم:

از کلمات ابن مسکویه در بیان غرض و فایده علم اخلاق می‌توان تعریف مورد نظر او را استنباط نمود، وی می‌گوید:

علم اخلاق دانش اخلاق و سجایایی است که موجب می‌شود جمیع کردار انسان زیبا باشد، در عین حال آسان و سهل از او صادر شود (ابن مسکویه، ۱۳۴۸: ۱، ۳۷).

و نیز محقق طوسی در تعریف علم اخلاق می‌گوید:

آن علمی به آنکه، نفس انسانی چگونه خلقی اکتساب تواند کرد که جملگی احوال و افعال که به اراده او از او صادر می‌شود جمیل و محمود بود (طوسی، ۱۳۷۰: ۴۸).

از کلمات محقق نراقی^{۳۵} در جامع السعادات، تعریفی جامع‌تر و عام‌تر به دست می‌آید. وی معتقد است علم اخلاق، دانش صفات مهلکه و منجیه و چگونگی موصوف شدن و متخلق گردیدن به صفات نجات بخش و رها شدن از صفات هلاک کننده می‌باشد (نراقی، ۱۳۷۶: ۱، ۳۵).

بنابر این تعریف، روش زدودن اخلاقیات ناپسند و کیفیت به دست آوردن صفات و ملکات خوب و زیبا، جزئی از علم اخلاق است، در حالی که بر اساس دو تعریف پیشین، مراد از علم اخلاق فقط دانستن ملکات و صفات خوب و بد بود، اما روش به دست آوردن صفات خوب و رهایی از صفات ناشایست را نمی‌توان جزء علم اخلاق به شمار آورد.

آنچه در تعاریف اندیشمندان مسلمان پیرامون اخلاق، که نمونه‌ای از آن را ذکر کردیم، به وضوح به چشم می‌خورد، توجه و تأکید این تعاریف، تنها بر صفات و ملکات نفسانی است، ولی نسبت به نفس فعل و عملی که از این نفسیات صادر می‌شود، بی‌توجهی صورت

گرفته است. در مقابل، بسیاری از دانشمندان و فیلسوفان غربی، نفس افعال و رفتار انسانی را محور علم اخلاقی قرار داده‌اند.

پس در مجموع می‌توان گفت هر چند از نظر اندیشمندان مسلمان، نفس فعل و رفتار آدمی قابل ارزش‌گذاری اخلاقی است. ولی آنچه در اخلاق دارای اهمیت و ارزش است همان ملکات و صفات پسندیده می‌باشد. این به معنای نوعی نگاه خاص و حداقلی به اخلاق است. همچنان‌که، تعاریف ارائه شده از طرف بسیاری از فیلسوفان غربی که مجرد رفتار آدمی را موضوع علم اخلاق دانسته و به مبدأ و منشأ این رفتارها بی‌توجهی نشان داده‌اند، نیز نوعی دیگر از دیدگاه حداقلی در تعریف اخلاق است، چنان‌که پیش از این به آن اشاره کردیم.

در برابر این دو دسته از تعاریف حداقلی از اخلاق، از برخی از روایات می‌توان تعریف جامع‌تری برای اخلاق استنباط نمود. بنابر این تعریف، اخلاق هم شامل صفات روحی و نفسانی می‌گردد و هم رفتارها و اعمال بیرونی، اما نه به صورت جدا و متمایز از یکدیگر، بر این اساس، مقصود از اخلاق آن دسته از اعمال و رفتارهایی است که ناشی از صفات درونی مستقر انسان باشد.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

عَلَيْكُمْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّهَا وَ اِيَّاكُمْ وَ مَذَامِ الْأَفْعَالِ
فَإِنَّ اللَّهَ يَبْغِضُ (مجلسی، همان: ۶۹، ۳۷۰).

در روایتی ده مصداق از مکارم اخلاق بدین ترتیب برشمرده است:

یقین، قناعت، صبر، شکر، حلم، خوش‌خویی، بخشندگی، غیرت، شجاعت و مروت (مجلسی، همان: ۶۹، ۳۶۸).

در روایات دیگری که در این باب وارد شده به سایر مکارم اخلاق نیز اشاره شده است: خصایص نفسانی و رفتارهای پسندیده، نظیر حیا، عفو، صله رحم، راستگویی، وقار، انصاف، ترحم، تواضع، مواسات، وفای به عهد، ادای امانت، حمایت از مظلوم، عفت، ترس و امید به خداوند، توکل، رضا، تسلیم و....

کلام نهایی آنکه با توجه به تعریفی که از «دین اسلام» ارائه شد، باید رابطه اسلام و اخلاق را - با هر سعه و ضیق که در تعریف آن مورد نظر باشد - رابطه جزء و کل دانست. یعنی در این صورت، اخلاق جزئی از دین است. به تعبیر دیگر، رابطه اخلاق با دین، رابطه جزء و کل است.

چنان که گفته‌اند:

رابطه اخلاق با دین همانند رابطه تنه درخت نسبت به درخت، «دین» شامل ریشه، تنه و نیز شاخ و برگ می‌باشد. ریشه دین همان «عقاید» است و «اخلاق» به منزله تنه، و «احکام» هم شاخ و برگ آن است (طوسی، ۱۳۷۷: ۳۴).

رابطه اخلاق اسلامی و انضباط اجتماعی

یکی از مهم‌ترین مسائل اجتماعی، بررسی دیدگاه اسلام پیرامون تداوم و استمرار زندگی اجتماعی است. در حقیقت بحث از علت و منشأ زندگی اجتماعی انسان، صرفاً یک بحث نظری و علمی است و نتایج عملی قابل توجهی از آن انتظار نمی‌رود. ولی در مقابل، بحث از عوامل استقرار و تداوم یک نظام اجتماعی و یا اسباب تضعیف و نابودی آن، دارای نتایج عملی و کاربردی و از این رو دارای اهمیت فراوانی است.

جامعه‌شناسان غربی در اینکه حافظ نظم و همبستگی اجتماعی چیست از یکی از دو مکتب عمده پیروی کرده‌اند: مکتب کارکردگرایی و مکتب تضاد. بسیاری از این اندیشمندان که در ضمن مکتب کارکردگرایی تئوری پردازی می‌کنند، بر نیروی دین و نیز اخلاق، به عنوان عامل وحدت بخش و نظم آفرین در میان هر نوع جامعه انسانی تأکید کرده‌اند. از جمله امیل دورکیم معتقد بود:

دین یکی از نیروهایی است که در درون افراد احساس الزام اخلاقی به هواداری از درخواست‌های جمعی را ایجاد می‌کند (کوزر، ۱۳۶۸: ۱۹۷).

دورکیم در مقابل تأکید می‌کند که:

اگر دین در یک جامعه، در آستانه مرگ افتاده باشد، از هم گسیختگی و فروپاشی این جامعه را با هیچ چیز نمی‌توان درمان کرد (کوزر، همان: ۱۹۸).

در برابر این دسته از جامعه‌شناسان، تئوری پردازان مکتب تضاد، بر این باورند که عامل اصلی نگه دارنده و تداوم بخشنده نظم اجتماعی، هیچ نیروی درونی نظیر اخلاق و دین نمی‌باشد. طبقه حاکم و مسلط بر جامعه با ابزارهای متعددی که در دست دارد، قادر است نظم صوری را در جامعه برقرار کند. در نظر اینان، در جوامع متمدن، این وظیفه بر عهده قوانین است.

در جوامع بدوی قوانین تدوین شده ثبات کمتری داشتند، اما قوانین جوامع

متمدن از ثبات نسبی برخوردار است، و هر قدر جامعه پیشرفته‌تر باشد، با وضع قوانین مستحکم‌تر، نظم اجتماعی مطلوب را با شدت بیشتری محافظت می‌نماید (رتیرز، ۱۳۷۴: ۲۵۲).

ولی حقیقت این است که در جست‌وجوی عوامل وحدت‌بخش و نظام دهنده اجتماع، نمی‌توان از هیچ کدام از عوامل درونی و بیرونی غافل بود. سازوکارهای اسلام برای حفظ نظم اجتماعی نیز بر هر دو عامل درونی و بیرونی مبتنی است، زیرا اسلام، با توجه به گستره وسیع احکام آن، شامل احکام اخلاقی، عبادی و حقوقی و جزایی، همه نیروهای حافظ وحدت و انسجام امت و جامعه اسلامی را مد نظر قرار داده است.

فرمانهای اخلاقی اسلامی، برای مؤمنان عامل درونی بازدارنده از هر نوع تخلف و سرپیچی از تکالیف اجتماعی، به حساب می‌آید. چنان‌که احکام حقوقی و جزایی آن، ضامن اجرای بیرونی، شمرده می‌شود. فراتر از مجازاتهای پیش‌بینی شده، توسط شریعت، در صورت فرار از قوانین و تکالیف الزام آور که در قوانین عرفی و مدنی نیز غالباً از همین ساز و کار به عنوان ضامن اجرای قوانین استفاده می‌شود، آنچه در دین - و به ویژه دین اسلام - به مثابه اهرم بازدارنده از هر نوع تخلف آشکار و پنهان، عمل می‌نماید، اعتقاد به مجازاتهای آن جهانی است. باور به معاد و رستاخیز دوباره انسان و رسیدگی به همه اعمال او، حتی اگر هم وزن دانه خردلی باشد، موثرترین نیرو برای حفظ انسان از هر نوع خطاست از جمله آنچه مربوط به وحدت و انسجام اجتماع و امت است؛ عاملی که در هیچ نظام قانونی و حقوقی بشری یافت نمی‌گردد.

از این رو، قرآن یکی از اهداف بعثت پیامبران و انزال کتب آسمانی - دین - را رفع اختلاف و تزامم بین مردم دانسته است:

...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اختلفوا فِيهِ وَمَا اختلف فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اختلفوا فِيهِ... (بقره: ۲۱۳).

ظهور اختلاف پس از تأسیس جامعه امری طبیعی است. مردمان در ابتدا بر اساس طبع اولی یا ضرورت و نیاز، جامعه واحدی را تشکیل می‌دهند: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً» (بقره: ۲۱۳)، ولی به تدریج اختلاف که عامل فروپاشی وحدت و نظم اجتماع است، رخ می‌نماید.

ظاهر شدن این اختلافات، منجر به تشریح می‌گردد، تشریح یعنی وضع قوانین کلی که عمل به آنها موجب رفع اختلاف رسیدن هر صاحب حقی

به حق خود می‌شود و همچنین واداشتن مردم به عمل به این قوانین (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۲، ۱۲۰).

ولی همان‌طور که گفتیم، تنها قوانین دینی، با همه شمول و گستردگی آن، قابلیت رفع اختلاف و حفظ وحدت جامعه را داراست. اما قوانین موضوعه بشری از چنین توانایی، به طور کامل برخوردار نیستند، زیرا

در وضع این قوانین، معارف دینی یعنی توحید و اخلاق فاضله نادیده انگاشته شده‌اند. در قوانین عرفی به اصل توحید و یگانگی آفریدگار هستی، هیچ توجهی صورت نگرفته است. و اخلاق فاضله نیز تابع اجتماع و تغییر و تحولات اجتماعی قرار داده شده است. پس هر اخلاقی که مطابق و موافق حال اجتماع باشد، اخلاق حسنه به حساب می‌آید. بنابر این، زمانی عفت امری پسندیده دانسته می‌شود و روزگاری بی‌عفتی، و روزی صدق و روز دیگر کذب، ورزی امانت‌داری و روزی خیانت و... (طباطبایی، همان).

نتیجه حاکم شدن این گونه از قوانین در اجتماع، تنها حفظ وحدت و نظم ظاهری و آن هم به صورت محدود خواهد بود. ولی آنچه در اسلام در خصوص نظم اجتماعی و حفظ آن از آفت اختلاف و پراکندگی مطرح می‌کند، فراتر از نظم مطلوب و مورد نظر در قوانین موضوعه بشری است. قوانین دست‌ساز بشری، هرچند در ظاهر موجب انسجام نظام اجتماع بشری می‌گردند، اما در حقیقت منجر به هلاکت و نابودی انسانیت انسان می‌شوند.

زیرا انسان موجودی آفریده خداوند و وجودش متعلق به اوست. از نزد او آمده و به سوی او باز می‌گردد. برای او پس از حیات دنیوی، زندگانی جاوید و ابدی است، که کیفیت آن مبتنی بر نوع زندگی او در این دنیا است و اینکه در این جهان چه حالات و ملاکاتی مناسب یا مغایر با توحید کسب کرده است (طباطبایی، همان: ۱۲۱).

پس اگر زندگانی دنیوی انسان بر اساس نفی توحید و یا حتی غفلت از آن باشد، این به معنا نابودی اوست.

به طور خلاصه، مکاتب مختلف، انسان‌شناسی‌های متفاوتی دارند و چنین اختلافی در رویکرد آنان به مسئله نظم و وضع قوانین حافظ آن ظاهر می‌شود. برای مثال، از نظر اسلام، انسانها نمی‌توانند قوانین فرازمانی و فرامکانی وضع کنند، و به همین سبب همان‌طور که اشاره کردیم، قوانین بشری، هر چند به طور شایسته‌ای تدوین شود و به طور کامل نیز اجرا گردد، به

نظمی که سعادت بشری را تأمین نماید، منجر نخواهد شد و حتی در برخی موارد موجب از هم پاشیدگی نظام موجود خواهد گردید.

نمونه گویای آن این است که کارکردگرایان بر احترام نهادن به ارزشهایی که جامعه ارائه می‌کند، تأکید می‌نمایند. اما در موارد زیادی همین ارزش‌ها و عمل به قوانین عامل به وجود آمدن تضاد و احياناً کجروی در جامعه می‌شود. رابرت مرتن از جامعه‌شناسانی است که به این مهم پی برده است. او می‌گوید:

در جامعه آمریکا، ارزش‌های محوری و اساسی وجود دارد که تقریباً همه اعضای جامعه آنها را پذیرفته‌اند و آن را دنبال می‌کنند. در آن جامعه، برای رسیدن به آن ارزشها نیز هنجارهایی تعیین و تدوین شده است، صرفاً از راههای خاصی می‌توان آن ارزشها را دنبال کرد اما در ساختار جامعه آمریکا مبتنی بر توزیع نابرابر فرصتهاست و بنابراین، همه نمی‌توانند از راههای مشروع به اهداف خود دست یابند. در نتیجه، عده‌ای به وسایل نامشروع متوسل می‌شوند (کوزر، ۱۳۶۸: ۳۵۶).

این به معنای آن است که «ساختار اجتماعی» و ارزشهای موجود در آن خود می‌تواند عامل بی نظمی و نابسامانی در جامعه باشد.

امام خمینی^ع نیز ریشه بسیاری از انحرافات اجتماعی و اخلاقی را در ساختار کلی جامعه، از جمله وجود قوانین تبعیض آمیز و ظالمانه، هیئت حاکمه نالایق، رواج ارزشهای غلط و غیر انسانی، می‌بیند (مهدی پور، ۱۳۸۰: ۷۱).

خلاصه کلام آنکه انتقاد عمده‌ای که بر جامعه‌شناسان غربی وارد است این است که وضع قانون بدون اعتقاد به خدا و ماورای طبیعت نمی‌تواند مشکل خود را برای پذیرش محدودیتها حل کند. تکیه بر ارزشهای اجتماعی و اخلاق عرفی نیز نمی‌تواند مشکل خودخواهیهای افراد جامعه را که عامل اساسی اختلاف و درگیری اجتماعی است، رفع نماید. زیرا اخلاق تنها در سایه اعتقاد به معاد و قیامت معنا می‌دهد. همان‌طور که بعضی از محققان اشاره کرده‌اند:

هواپرستی و امام خویشتن بودن هیچ نظم و قانونی را در جهان هستی نمی‌شناسد (جعفری، ۱۳۷۲: ۱۵، ۳۵).

از طرف دیگر، در اسلام، ضامن اجرای قوانین و تن نهادن به ارزشهای اجتماعی، که برخاسته

از متن اسلام است، در این جمله خلاصه می‌شود که: «عالم محضر خداست؛ در محضر خدا معصیت نکنید» (کلام مشهور امام خمینی علیه السلام). در نظام اسلامی، نقض قوانین اجتماعی گناه محسوب می‌شود. چنانچه تأثیر تنها همین نگرش بر احترام نهادن به قوانین اجتماعی بررسی شود، مشخص خواهد شد که چندین برابر قوانین بازدارنده کارایی دارد. اما مکاتب بشری توان چنین ادعایی را ندارند.

نتیجه‌گیری

شکل گرفتن رفتارها و روابط اجتماعی و از جمله انضباط اجتماعی - یعنی رفتار هماهنگ افراد جامعه با یکدیگر- بر پایه اخلاق و بر محور توحید، نه تنها ممکن است، بلکه به مراتب از نظم و انضباط قانون محور، و بر اساس قرار داد و توافق جمعی، کاراتر و با طبیعت و ساختار وجودی انسان، سازگارتر است. زیرا انسان تنها موجود دارای طبیعتی دوگانه است: جسمانی و روحانی. از این رو، در همه مباحث مربوط به انسان، باید به هر دو بخش طبیعت او توجه نمود.

چشم‌پوشی و یا غفلت از هر یک از این دو، تصویری ناقص از انسان ارائه می‌نماید که اگر اساس عمل نیز قرار گیرد، به نتایج مخربی منجر خواهد شد. بن بست موجود در جوامع متمدن و به اصطلاح قانون محور امروز، ناشی از عدم توجه و یا کم توجهی به بعد روحی و معنوی انسان است.

ادیان توحیدی و به‌ویژه اسلام، با نگاهی جامع به انسان محور تمامی رفتارهای فردی و اجتماعی او را توحید و یگانه پرستی قرار داده‌اند و از او خواسته‌اند که در عین اهتمام به فعالیت اجتماعی و گسترش و تعمیق رابطه خود را دیگر افراد جامعه، که لازمه زندگی اجتماعی است، تنها به آن بسنده نکند و به رابطه خود با آفریدگار و پروردگار یگانه جهان هستی نیز اهمیت دهد، بلکه به آن به نظر اصالت بنگرد و آن را زیر بنای همه رفتارهای خود قرار دهد.

اگر دین به‌ویژه اصل توحید، اساس و شالوده زندگی اجتماعی قرار گیرد، و انسانها چه در مرحله قانون‌گذاری و چه در مرحله اجرای قانون، به این اصل توجه نمایند، ظلم و بی‌عدالتی از روابط بین انسان‌ها ریشه‌کن خواهد شد و در پی آن هرج و مرج و بی‌انضباطی از جامعه رخت بر

خواهد بست و امت اسلامی به جامعه ای نمونه تبدیل خواهد شد که اعضای آن در هر دو مسیر کمال مادی و معنوی پیشتازند.

همان طور که پیش از این به تفصیل گفتیم، راهکارهای موجود در آیین اسلام و به‌ویژه اخلاق اسلامی، بیشترین انگیزه را در پیروان خود برای مشارکت و همکاری با دیگران که اساس انضباط اجتماعی است، فراهم می‌آورد. تأکید فراوان اسلام بر عدالت و پرهیز از ظلم و ستم به دیگران، ترجیح حقوق دیگران بر حقوق شخصی در موضوعاتی نظیر عفو و گذشت، وفای به عهد، صداقت و امانت‌داری و... و ایجاد حس اخوت و برادری در میان افراد امت اسلامی که آنان را همچون اعضای یک خانواده به یکدیگر نزدیک سازد و فداکار و یکدل و همراه نماید، همه و همه می‌تواند جامعه و امت اسلامی را به منظم‌ترین و منضبط‌ترین اجتماع بشری مبدل نماید.

طالع



منابع

۱. ابن مسکویه، ابوعلی، ۱۳۴۸ش، *تهذیب الاخلاق*، ج ۱، ترجمه حسن سعادت، اصفهان، انتشارات مهدوی، چ ۱.
۲. برگسون، هانری، ۱۳۵۹ش، *دو سرچشمه اخلاق و دین*، ترجمه حسن حبیبی، تهران، انتشارات شرکت سهامی انتشار، چ ۱.
۳. تهرانی، علی، ۱۳۹۸ق، *اخلاق اسلامی*، مشهد، انتشارات طوس، چ ۱.
۴. جعفری، محمدتقی، ۱۳۷۲ش، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۵، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ ۲.
۵. راشد، حسینعلی، ۱۳۷۹ش، *سخنرانی‌های راشد در رادیو تهران*، ج ۴، زیر نظر مهدی محقق، تهران، دارالکتب اسلامی، چ ۳.
۶. رتیزر، جورج، ۱۳۷۴ش، *نظریات جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چ ۲.
۷. طباطبایی، سیدمحمدحسین، بی‌تا، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۲، قم، جامعه مدرسین.
۸. طوسی، نصیرالدین، ۱۳۷۰ش، *اخلاق ناصری*، تصحیح محدث ارموی، تهران، انتشارات هدف، چ ۱.
۹. ———، ۱۳۷۷ش، *اخلاق محتشمی*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، تهران انتشارات دانشگاه تهران، چ ۳.
۱۰. قلی‌پور، احمدرضا، ۱۳۷۹ش، *دین در مسیر تکامل*، مشهد، انتشارات باستان، چ ۱.
۱۱. کلینی، ابوجعفر محمد، ۱۳۸۹ق، *الفروع من الکافی*، ج ۲، تصحیح علی‌اکبر غفاری، دارالکتب اسلامی، چ ۳.
۱۲. کوزر، لیوئیس، ۱۳۸۶ش، *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چ ۵.
۱۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۹۸ق، *بحار الانوار*، ج ۲۴، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران، کتابفروشی اسلامی، چ ۳.

۱۴. مدرسی، محمدتقی، ۱۳۷۷ش، *تفسیر هدایت*، ج ۱، ترجمه احمد آرام، مشهد، به نشر، چ ۱.
۱۵. مطهری، مرتضی، ۱۳۶۹ش، *انسان کامل*، تهران، انتشارات صدرا، چ ۷.
۱۶. مهدی پور، ابوالفضل، ۱۳۸۰ش، *امام خمینی و سیاست بین الملل*، تهران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی، چ ۲.
۱۷. نراقی، احمد، ۱۳۷۶ش، *جامع السعاده*، ج ۱، ترجمه محمد مجتهدی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۲.
۱۸. همیلتون، ملکم، ۱۳۶۶ش، *جامعه شناسی دین*، ترجمه حسن غلامی، تهران، انتشارات ابن سینا، چ ۱.

